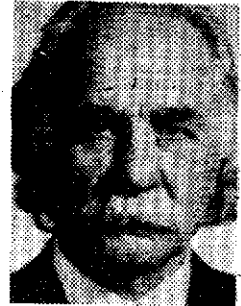


دادگستری: «عقب‌گرد» خزانده!



نوشته: احمد بشیری

کسانی که با مسائل جامعه شناسی سر و کار دارند، نیک می‌دانند که اساس ماندگاری و پایداری هر اجتماعی، بر چند پایه استوار نهاده شده است که از برترین آنها، دو تا است:

۱- اقتصاد سالم ۲- دادگستری توانا

در باره اقتصاد سالم و اینکه کشور ما، در کجای دنیای «پت و پهن» آن، جای دارد، ما را سرگفتگو، آنهم در این نوشته، نیست. اما درباره دادگستری توانا، همچنانکه در شماره‌های پیشترین و شماره پیشین این مجله سخن‌ها رانده‌ایم، باز هم سخنانی داریم که به حکم «وظیفه» و «وجدان» ناگزیریم به آنها بپردازیم مگر «صاحب‌دلی» پیدا شود و صدای ما را بشنود و به ندانی که در داده‌ایم، پاسخ دهد.

چنانکه در مقاله گذشته اشارت کردیم، دستگاه قضائی کشور ما، از سال ۱۳۵۷ خورشیدی عموماً و از سال ۱۳۷۳ خصوصاً، به سختی «سکندری خورده» و راه «نشیب» در پیش گرفته است و بر این واقعیت و حقیقت تلخ و ناگوار، کسی نیست که آگاه نباشد خواه کسانی باشند که با ما همدلی و هم‌زبانی کنند یا آنکه اصلاً به روی خودشان نیاورند و یا از سر «لجاج» و «عتاد» با ما «ذهن کچی» یا «مخالفت» کنند!

چنانکه پیشتر نوشته‌ام، گردانندگان «دستگاه قضائیه» کشور، خودشان را یکسره زده‌اند به «کوچه علی‌چپ» و می‌گویند در همه دنیا، به خوبی دادگستری ایران، نمونه‌ای پیدا نمی‌شود!

خوب، چه می‌شود کرد؟ زبان گواهی را به هر سونی که بچرخانی، می‌چرخد، «دیوار حاشا» هم که، هر چه بخواهی بلند است!

راستی این است، که ما، از سخنان گردانندگان دستگاه قضائیه کشورمان و «به‌به» و «چه‌چه» آنان

درباره دستگاه دادگستری، سر در نمی‌آوریم و نمی‌دانیم که آیا به راستی، «امیرحضرات مشبه‌گشته» و باورشان شده است که دادگستری بی‌ماندی برای ملت تدارک دیده‌اند و آنچه می‌گویند «از سر صدق» و کاملاً «مسوولانه» است و «هزل» بگذاشته و «جسد» برداشته‌اند یا نه: «ایتمه، خود طبیعت است، هدیه احباب‌ها!»!

اگر گفته‌ها و نوشته‌های آنان درباره آشفنگی و درهم ریختگی «افظهر من الشمس و ابین من الامس» دادگستری کنونی کشور، از روی «مزاح» و «تعارف» و برای «سرگرمی» و تفریح خاطر «اصحاب» و «احباب» است که حرفی نیست، خوش باشند و «خوش برانند». اما اگر سخنانی که می‌گویند، جدی و با «احساس مسوولیت» و بر پایه «آمار» و «اعداد» است، در این صورت، من، صریحاً «می‌گویم و می‌آیمش از عهده برون» که هیچکدام از آن سخنان، با واقعیات و حقایق موجود در دستگاه قضائی، مطابقت نداشتند و اوضاع و احوال کنونی سازمان عظیم دادگستری ما، بسی در هم ریخته‌تر و اسفناک‌تر از آنست که بشود چاله‌اش را یا اینگونه «تعارفات» و «مجاملات» پر کرد! سر ستیز و تجزی ندارم و نمی‌خواهم بگویم که رئیس قوه قضائیه یا وزیر دادگستری و یا دیگران خدای ناخواسته، در سخنانشان «صداقت» نیست، و «پیش‌هزار دیده‌بینا» و در برابر هزاران شهروند این دیار سخنانی بر زبان می‌رانند که در میان همان مخاطبان پیش روی خودشان، کسان فراوانی هستند که بی‌درنگ، در می‌یابند آنچه شنیده‌اند، با آنچه دیده‌اند یا می‌دانند، نمی‌خواند. اما «گره‌گور» این مسأله را هم نمی‌توانم به راحتی باز کنم و ناچارم با کمک «حسن» شخصی و «دیده‌ها و شنیده‌ها»، «راز سر به مهر» مطلب را بکشایم.

گمان من این است که این حضرات یا به چگونگی آنچه می‌گویند دقیقاً آگاهند ولی «برای مصلحت روزگار»، «حفظ «پست» و «مقام»شان و یا جلوگیری از ناراحتی مردم، تعمداً «تجاهل العارف» می‌کنند و یا اینکه بکنی «توی باغ نیستند» و از قضایا بی‌خبرند و به علت داشتن مشغله فراوان، مجال بررسی و تحقیق شخصی ندارند و ناچارند به آمار و ارقامی که زیر دستانشان فراهم می‌کنند، قانع شوند و آن زیر دستان هم، به هر دلیل، گزارش‌های درست و

دقیق فراهم نمی‌کنند و در اختیار آقایان نمی‌گذارند. والا در کشور «دراندشت» ایران، چه کسی است که از خرابی اوضاع دادگستری کنونی ناله و فریادش به آسمان نرفته باشد و چه کسی است که این سخنان «خسرب و شیرین» را درباره دادگستری و دستگاه قضائیه کشور، باور کند؟

من، که سرگرم نوشتن این مقاله هستم، با آنکه در این کشور، «نه سرپیازم و نه ته چغندر»، و مانند یک اده عادی با دستگاه قضائیه سر و کار دارم، آنهم بیشتر برای پی‌گیری چند پرونده‌ای که مربوط به خودم است، یا به سبب آشنائی‌هایی که با برخی از قضات و کارکنان دادگستری دارم، گهگاه به سراغ آنان می‌روم و طبق عرف و عادت می‌پرسم «تازه چه خبر؟»، زیر دستم، در حدود یک کیلو کاغذ، حاوی یادداشت‌ها و اسناد و مدارک مربوط به نایبامانی دستگاه قضائیه اعم از «اخطاریه»، «احضاریه»، «رای»، «قرار» و ... آماده است که اگر بخواهم به «ده یک» آنها که برای کار مایه این مقاله، مراجعه کنم، تمام صفحات مجله «گزارش» هم، کفاف چاپ مقاله‌ام را نخواهد کرد. آنوقت حضور می‌شود رئیس قوه قضائیه یا وزیر دادگستری و یا دیگر کار بدستان، آنقدر از اوضاع و احوال دادگستری بی‌خبر مانده باشند که آن دستگاه را در پیشگاه مردم و بسویژه مؤمنان نمازگزار، «رشک بهشت» جلوه‌گر سازند!

چه خوبست، رئیس قوه قضائیه و وزیر دادگستری، به آمار و ارقامی که زیر دستانشان فراهم می‌سازند و در دسترس آنان می‌گذارند، اکتفا و اعتماد نکنند و اگر احیاناً در پیرامون آنها هم، به سبک و سیاق سایر بزرگان، اشخاص «چاپ‌بلوس» و «صحنه‌گردان» وجود دارد، به سخنان آنان گوش بدهند و از راههای «نامحسوس»، شخصاً یا به توسط افرادی امین و درستکار، مسائل قوه قضائیه و دادگستری را بررسی کنند. آنگاه اگر باز هم به حقانیت اینگونه سخنان که تاکنون گفته‌اند افاق شدند، هر جور که صلاح بدانند عمل کنند و من هم، «به غرامت ایستاده‌ام»!

سخن از سرنوشت دستگاه قضائیه و دادگستری کشور می‌رود و همه ما، به این سازمان عظیم و «عزیز» دبستگی داریم و قوت و قدرتش را بطور روز افزون، ارزشمندیم پس نباید خودمان را به گزارش‌های توخالی چند «مأمور معذور» دلخوش کنیم و معاذ انبیا

اجتماعی

را هم به خورد مردمی بدیم که در همان لحظه شنیدن سخنان ما، در دلشان هزار جور «خیال» و «جواب» بگذرد و البته سخنان ما را هم، باور نکنند!

از هر چمن، فقط گلی!

برای آنکه روشن گردد که گزارش‌ها و آمار و اطلاعاتی که زبردستان آقایان رئیس قوه قضائیه و وزیر دادگستری و دیگران فراهم کرده‌اند، نادرست است و یا غالباً با واقعیات و حقایق امور منطبق نیست، در

اینجا، بطور خیلی اجمالی و به شیوه «از هر چمن، گلی»، درباره هر بخش از سخنان رئیس قوه قضائیه و وزیر دادگستری، توضیحات کوتاهی می‌نویسم تا دریافته شود که: «ز عشق تا به صبوری، هزار فرسنگ است!»

درباره مدیریت دستگاه قضائی رئیس قوه قضائیه گفته است «مدیریت، عامل موفقیت اجزای قانون دادگاههای عمومی و انقلاب» بوده است.

ما دقیقاً نمی‌دانیم منظور ایشان از بکار بردن واژه «مدیریت» چیست و برای تبیین این واژه، چه معنایی در سر دارند. اما اگر مدیریت را به معنی متعارف آن در ذهن مردم حمل کنیم، مدیریت در دستگاهی مانند قوه قضائیه کشور، معمولاً، یعنی برنامه‌ریزی‌های دقیق و هوشیارانه و آگاهانه برای چرخش مطلوب و آبرومندانه کارها، انتخاب «قضایه» دانشمند، خلیق، بردبار، وظیفه‌شناس و درستکار که دست کم آگاهی‌های بسنده درباره کاری که بر عهده آنان گذاشته شده است داشته باشند.

مدیریت، یعنی استخدام «کارکنان» حساس، مردم دوست، مردم‌دار، امین، پاک‌دست، پاکدل که خودشان را از مردم و مردم را از خودشان بدانند، تا ارباب رجوع را دیدند، چشمشان به طرف دست و جیب او، «دو، دو» نزنند و برای راه‌اندازی کار آنها، بهانه تراشی و «امروز برو فردا بیا» نکنند و بدون هرگونه «چشم‌دانش»، وظیفه‌شان را انجام دهند. تنظیم ساعات و برنامه کار اداری دقیق برای همه نیروی انسانی دستگاه، چندانکه هیچکس نتواند به هیچ بهانه‌نی، از وقت کار اداری، «ظرفه» برود و یا ساعات رسمی کار را، بیهوده و ناروا، هدر بدهد. جلوگیری از سرگردانی و اتلاف وقت ارباب رجوع و قبول‌اندن این باور به نیروی انسانی ابواب جمعی دستگاه، که آنها واقعاً برای «خدمت» به مردم، کمر بسته‌اند و «خادم» مردمند و وظیفه‌شان جز این نداشتند که با «مخدوم»‌های خودشان، با ادب و ملامت و مدارا رفتار کنند و به پرسش‌های آنان با خوشرویی پاسخ دهند و برای آنها، «پاراشطر» باشند نه «پارخاطر»!

لابد همه آنهائی که از طولانی شدن دوره رسیدگی به پرونده‌هایشان ناله سر می‌دهند «دروغگو» و «مفتری» هستند!

مدیریت یعنی، بر طرف کردن نیازمندی‌های هر بخش یا واحد از دستگاه، چندانکه هیچکدام از آنها، برای مسائل کوچک و پیش پا افتاده، لنگ و درمانده نباشد و به اصطلاح «خودکفای» باشد. فراهم کردن اسباب و عوامل مورد نیاز نیروی کار دستگاه و بخش‌های گوناگون آن به نحوی که همواره به و نیازمندی‌های مربوط به کار خودشان دسترسی داشته باشند. تعیین پست‌ها و اختیارات و تفویض آنها، به نیروی انسانی، بر حسب سوابق کار، کاردانی‌ها و شایستگی‌های آنان به آنگونه که کسی حس نکند در حق او ظلمی روا داشته شده و یا حقی را به ناروا فراچنگ آورده است. داشتن روحیه انتقادپذیری و مدارای وافر، برای روبرو شدن با کسانی که نسبت به دستگاه «حرفی» دارند ولو آنکه تلخ و ناگوار باشد. و...

اکنون از رئیس قوه قضائیه درخواست می‌شود در دستگاه زیر فرمان خودشان، دقیقاً و «خداوکیلی» بررسی کنند اگر تمام شرایط یاد شده در عبارات پیشین، در سازمان قوه قضائیه به راستی موجود است، که شادمان و سرفراز باشند که «موقیت» ایشان و همیارانشان در اثر داشتن «مدیریت» خوب بوده است و اگر جز این بود، در اندیشه چاره‌ها باشند.

اما آنچه به ما مربوط می‌شود و از برخورد با دستگاه قضائیه کشور دریافته‌ایم، «مدیریت» به معنی واقعی آن، در این دستگاه، نقشی کم رنگ‌تر از آن دارد که بتوان بدان امیدوار بود!

همین بس است که کسی پایش به یکی از مجتمع‌های قضائی دادگستری در تهران و یا ساختمان دادگستری‌های شهرستانها برسد، آن وقت آثار «مدیریت» مورد نظر رئیس قوه قضائیه را از نزدیک ببینند. اکنون، این «نمونه»‌ها را که از روی دهها بسادداشت و مدارک مستند موجود، و «نقل قول» اشخاص معتمد و بی‌غرض فراهم آمده است، بخوانید: تمویض رئیس مجتمع قضائی و سرگردانی مردم - بامداد روز ۱۳۷۵/۷/۱۱ است. ساعت ۸/۳۰ بامداد در یکی از شعبه‌های دادگاه، در مجتمع «بعثت» (میدان

شوش) به جلسه دادگاه فراخوانده شده‌ام. صبح زود، از بزرگراه «جلال‌آل احمد» (نزدیک شهرک غرب) با «تاکسی» به راه افتادم که سر وقت به دادگاه برسم. با درد سر فراوان، از محاصره آمد شد (ترافیک) بامدادی، خودم را به محل دادگاه رساندم.

جلو در ساختمان مجتمع قضائی، جمعیت انبوهی نزدیک صد نفر، مرد و زن، در حاشیه خیابان، در هم می‌لولند. دو نفر سرباز و درجسه‌دار، پسای در ورودی

ایستاده‌اند و از ورود ارباب رجوع به داخل ساختمان، جلوگیری می‌کنند. من جلو می‌روم و به درجه‌داری که دم در ایستاده است، می‌گویم اخطاریه دارم و باید ساعت هشت و نیم در دادگاه باشم. دستش را جلو در می‌گیرد و مانع ورودم می‌شود و در حالی که به مردم منتظر پیرامون ساختمان اشاره می‌کند، به آرامی پاسخ می‌دهد:

اینها همه اخطاریه دارند، یا یک کاری توی این ساختمان دارند! ما این اجازه نداریم شمارا راه بدهم.

می‌پرسم چه اتفاقی افتاده است؟

پاسخ می‌دهد: هیچ! رئیس مجتمع عوض شده است. بایش مجلس «تودیع» گرفته‌اند. شما بروید ساعت ۱۰ بیاید.

با نازاحتی از او جدا می‌شوم و به میان انبوه مردم سرگردان می‌روم. یک زن چسپادری، در حالی که خشمگین است، با مرد میانسانی حرف می‌زند:

- بدبختی اینجا است که من سه روزه، همی به این دادگاه می‌آم و می‌رم! دیروز به کارمند دادگاه آنقدر التماس کردم که دلش به خالم سوخت. آخر سر گفت برو فردا اول وقت بیا که سرم خلوت باشه، کارم کم باشه تا جوابتو بدهم. امروز صبح رفتم کلی قریون صدقه زن همسایه‌ها مان شدم تا بیاد بچه‌ها مو نیگر داره که پیام جواب بگیرم. بیچاره زنه، خودشم کار داشت می‌خواست بچه‌شو بیره درمونگاه، گفتم خیلی زود برمی‌گردم کارم تسو دادگاه ده دقیقه بیشتر طول نمی‌کشه. اما حالا که او دمدم، با این وضعیت برخورد کردم. دلم مٹ سیر و سرکه می‌جوشه خدا بگم چیکارتون کنه مردم آزارها...

حالا نوبت مرد میانسال است که حرف بزند، زیانش که باز می‌شود، یک دور تسیج ناسزا و بد و بیراه، به هرکس که سر راه اندیشه‌اش سبز شود، نثار می‌کنند...

سرنجام ساعت ۱۰/۳۰ مجلس تودیع به پایان می‌رسد و مهمانان پراکنده می‌شوند و ما اجازه ورود می‌یابیم. تا از ساختمان مجتمع قضائی بیرون می‌آیم، ساعت ۱۲ بامداد است. دیگر به کاری نمی‌رسم.

ساعت ۸ کجا ساعت ۱۲ کجا؟...

مراسم تشییع جنازه - باامداد روز ۱۳۷۵/۷/۱۵ ساعت نزدیک ۱۰ باامداد است. در مجتمع قضایی «میرداماد» (میدان ونک) هستیم. در خدمت یکی از قضاة نشسته‌ام. ناگهان جنب و جوشی در میان قضاة و کارکنان مجتمع برپا می‌شود و در این حال، یکی از کارکنان (یا قضاة؟) وارد اتاق قاضی می‌شود و از ایشان می‌خواهد که برای رفتن به مراسم تشییع جنازه (یا سوگواری؟) آماده شود. (ظاهراً مادر یا مادر بزرگ یکی از قضاة، به رحمت ایزدی پیوسته است). قاضی، که مردی بسیار مؤدب و مهربان است، به روی تازه وارد، تبسم تلخی کرده با نگاه، به انبوه پرونده‌هایی که بر روی همه سطح میز او «تلنبار» شده است اشاره می‌کند اما نگاه تیز مرد تازه وارد، او را وادار به تمکین می‌کند و مشغول جمع و جور کردن بساطش می‌شود و من از خدمت ایشان می‌روم.

در حدود ساعت ۱۰/۳۰ به مجتمع قضایی «شهید بهشتی» می‌روم. اما مجتمع، یکسره تعطیل است و دهها نفر مراجع ریز و درشت، سفیل و سرگردان و بلا تکلیف، در هم می‌لولند و از پله‌های ساختمان بالا و پائین می‌روند. در این هنگام، یکی از کارمندان، با صدای بلند به حاضران در اطرافش می‌گوید: «بیخودی معطل نشوید! این آقایان تا ساعت ۲ بعد از ظهر بر نمی‌گردند...» بد و بیراه‌هایی که حاضران، «پرتابی» نثار این و آن می‌کنند، شنیدنی است!

جلسه دهاوتی‌ایش باامداد روز ۷۵/۱۰/۲۹ است. ساعت ۹ در یکی از شعب دادگاهها در مجتمع قضایی «میرداماد» (میدان ونک) باید در جلسه دادگاه حاضر باشم.

ساعت ۸/۳۰ با شتاب خودم را به محل مجتمع می‌رسانم. قدم آنست که زودتر به دفتر دادگاه بروم و اگر بشود، پرونده‌ام را مرور کنم. در آستانه در ورودی، متوجه می‌شوم که جمعیت کثیری در محوطه توقفگاه (پارکینگ) ساختمان ایستاده و منتظرند. از کسی می‌پرسم چه شده است. چرا مردم اینجا ایستاده‌اند؟ پاسخ می‌دهد کسی را به داخل ساختمان راه نمی‌دهند. خودم را به نزدیک اتاقک نگهبانی ساختمان می‌رسانم. یکی از مأمورین-انتظامات، مرا می‌شناسد و اظهار لطف می‌کند که از راه اتاقک آنها، خودم را به جای بهتری برسانم و بهر صورت منم مانند دیگران، پشت

در، می‌مانم.

از سربازی که جلو در ایستاده است می‌پرسم جریان چیست؟ می‌گوید: «قضاة و کارمندان مجتمع، برای دعا و نیایش به زیر زمین ساختمان رفته‌اند و تا آنها کارشان تمام نشود و به اتاقهاشان برنگردند، کسی حق داخل شدن ندارد.»

نزدیک ساعت ۹/۳۰ دعا و نیایش به پایان می‌رسد و تا جابه جاب شوند، در حدود ساعت ۹/۴۵ به

در حالت انتظارند، منتظر می‌مانم. چند نفر منم دستبند به دست را برای «بازجویی» از زندان آورده‌اند. به دستور رئیس دادگاه، آنها را «خارج از نوبت» به دادگاه می‌برند و ماکه وقت معین قبلی داریم، پشت در می‌مانیم. چاره‌نی نیست!

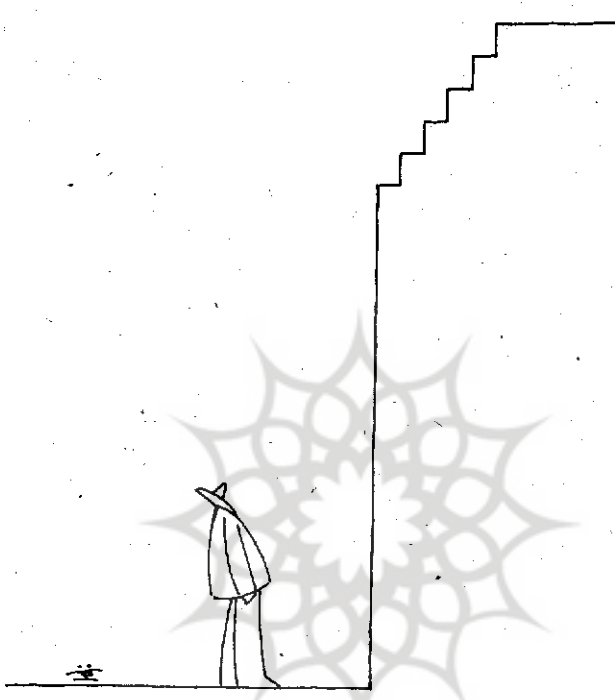
در راهرو بسیار کوچک دادگاه، جمعیت منتظران. عصبی و بی‌حوصله، در هم می‌لولند. پنجره‌ها بسته است. محیط کوچک است. بوی سیگار سیگارکش‌ها، از یک سو، دود سیگارشان از سوی دیگر و کمی و کثیفی هوای راهرو بدتر از همه، سخت آزار دهنده است ولی باز هم چاره‌نی نیست!

همچنانکه در گوشه‌نی ایستاده‌ام، جمعیت حاضر در راهرو را می‌شمارم. با خودم ۲۳ نفرند. با شمردن کاشی‌های فرش شده در کف راهرو، مساحت تقریبی آنجا را اندازه گیری می‌کنم، ابعاد راهرو، ۴/۸۰ x ۱/۸۰ متر مربع است یعنی جمعاً ۸/۶۴ مترمربع مساحت دارد و با این حساب که ما ۲۳ نفر هستیم، به هر یک از حاضران در آنجا، فقط ۳۷/۵۶ سانتی‌متر مربع «فضای حیاتی» با هوایی پردود و کثیف می‌رسد. خدایه دادمان برسد!!

ساعت از ۱۰/۳۰ گذشته است که صاحب پرونده ساعت ۸/۳۰ از دادگاه بیرون می‌آید و نوبت به من می‌رسد و وارد دادگاه می‌شوم. رئیس دادگاه، هنوز پرونده را نخوانده است و با استفاده از

توضیحات طرفین پرونده، از موضوع آن آگاه می‌شود اما چه فایده؟! او که فرصت ندارد محاکمه کند! باید تا ظهر جواب منتظران پشت در را هم بدهد. در عرض یک مدت کوتاه چند دقیقه‌نی، مختصری از حرفهای ما را سراسری می‌شنود و می‌گوید «اگر لایحه‌نی دارید بدهید» من لایحه‌نی ندارم و قصد داشتم توضیحاتی به دادگاه بدهم ولی مثل اینکه ناچارم لایحه بنویسم. شتابی و سردستی، مطالبی می‌نویسم و به رئیس دادگاه می‌دهم و ایشان، با شتابی محسوس، لایحه ما را پیوست پرونده می‌کند و می‌گوید: «خوب! تشریفات جلسه اول رسیدگی تمام شد. حالاً من باید سرفرصت پرونده را بخوانم چون دو تا موضوع در پرونده مطرح شده است، باید وقت تجدید شود. برای شما دوباره اخطار می‌فرستیم. صورت جلسه را امضاء کنید.»

صورت جلسه را امضاء می‌کنم و از دادگاه بیرون می‌روم ساعت ۱۱ باامداد است. در واقع، نتیجه آنهمه



انتظار تلخ و محاکمه ما «صفر» بوده است! با خودم می‌اندیشم: اگر قاضی دادگاه، قبلاً فقط ده دقیقه، وقت صرف خواندن پرونده کرده بود، ممکن بود در همین جلسه رسیدگی پرونده تمام شود و به «رای» برسد یا در یک جای اساسی ختم شود ولی افسوس!...

از میان موج جمعیت منتظران، که حالا به تعدادشان افزوده شده است، خسته و کوفته و ناراضی، می‌گذرد و حضاران، بنا حسرت و کمی تعجب، به من نگاه

می‌کنند. یکی از آنها به شوخی و جدی می‌گوید: «خوش به حالت که از بل صراط‌گذشتی و راحت شدی!...» و دیگران، بر می‌گردند و به ما دو نفر، یعنی من و طرف دعوی‌ام، نگاه می‌کنند: «نگه کردن عاقل اندر!...»

باز هم انتظار بیهوده!

بامداد روز ۱۳۷۶/۴/۲۵ باز هم مجتمع «میرداماد» همان دادگاه، همان قاضی!

طبق اخطاریه، ساعت ۸ بامداد، به دادگاه فرا خوانده شده‌ام. باز هم خیابانهای شلوغ بامدادی تهران را زیر پا می‌گذارم و پیش از ساعت ۸ بامداد، خودم را به مجتمع قضائی میرداماد می‌رسانم.

در، بسته است و انبوه مردم در کوچه، سرگردانند. به پشت در که می‌رسم و می‌خواهم به درون بروم، سربازی که جلوی در ایستاده است، آهسته دستش را به سینه‌ام می‌گذارد و می‌گوید:

«کجا حاجی؟»

اخطاریه را از کیفم در می‌آورم و نشانش می‌دهم و می‌گویم:

«ساعت ۸ محاکمه داریم، اینهم اخطاریه‌اش! اما سرباز، با لبخند و خونسردانه می‌گوید:

«حاجی در بسته است، تا ساعت ۸/۱۵ کسی نباید بره تو ساختمان»

و با اشاره به جمعت که در هم می‌لولند می‌افزاید: «اینها هم مثل شما منتظرند... چاره‌نی نیست، در کنار دیگران منتظر می‌مانم.»

در حدود ساعت ۸/۱۰ قاضی شعبه دادگاهی که در انجام محاکمه دارم، آهسته و بی‌شتاب، از سر کوچه وارد می‌شود و اندکی دیرتر، از کنار ما می‌گذرد و وارد ساختمان مجتمع قضائی می‌شود.

در ساعت ۸/۱۵ وارد ساختمان می‌شویم با شتاب خودم را به اتاق دادگاه می‌رسانم. قاضی هنوز به اتاق خودش نرفته و در دفتر دادگاه با کارمندان گفتگو می‌کند کمی منتظر می‌مانم تا از اتاق دفتر بیرون می‌آید ولی بجای آنکه به اتاق دادگاه برود، یکسره از پله‌ها

کدام قول را باید پذیرفت؟ سالی ۳/۵ میلیون پرونده مختومه را یا سالی ۶/۳ میلیون پرونده مختومه را؟

می‌گوید:

گفتم که، حالا که قرار است جلسه تجدید بشود، بهتر است بقیه مدارکنان را با لایحه به دادگاه بدهید...

ساعت ۱۰ است. خسته و ناراحت، از دادگاه بیرون می‌آیم. شش ماه انتظار، باز هم نتیجه‌نی نداشتنه است! خدا می‌داند وقت بعدی، در سال جاری خواهد بود یا سال دیگر؟!...

چهار ساعت اتلاف وقت

ساعت ۹ بامداد روز ۱۰/۱۰/۷۵ است. در مجتمع قضائی «یافت‌آباد» هستم. برای «رفع نقیصه» کسر تمیر، از پرونده‌نی که در آنجا دارم، به دفتر دادگاه رفته‌ام. مدیر دفتر دستور می‌دهد مبلغ ۴۲۰۰۰ ریال (چهار هزار و دویست تومان) تمیر به دادخواست بزنم.

به تمیر فروشی می‌روم. دادخواست را به فروشنده تمیر می‌دهم که به آن تمیر بزند. نگاهی به آن می‌اندازد و سرش را تکان می‌دهد و می‌گوید:

«من فقط حق دارم تا دو هزار تومان تمیر بفروشم ولی شما چهار هزار و دویست تومان تمیر می‌خواهید باید بروید به مجتمع مرکزی (میدان پانزده خرداد)!

بند دلم پاره می‌شود! می‌گویم امروز آخرین روز رفع نقیصه پرونده است تا بروم به مجتمع مرکزی و برگردم. وقت اداری تمام می‌شود.

تمیر فروش با تأسف می‌گوید:

«حق با شماست اما از دست من کاری ساخته نیست!»

چاره‌نی ندارم. وقت می‌گذرد. سوار تاکسی می‌شوم و با پرداخت یک هزار تومان کرایه، مسیر شلوغ و سرسام‌آور مجتمع یافت‌آباد تا میدان پانزده خرداد را طی می‌کنم و دادخواست را تمیر می‌زنم و باز با یک تاکسی دیگر و پرداخت هزار تومان دیگر، به مجتمع یافت‌آباد باز می‌گردم.

ساعت ۱۳ (یک ساعت بعد از ظهر) تازه در دفتر دادگاه تمام می‌شود و از آنجا بیرون می‌روم در حالی که چهار ساعت وقت تلف شده و دو هزار تومان کرایه تاکسی داده‌ام تا فقط دو هزار و دویست تومان تمیر به ورقه دادخواستم بزنم!...

بامداد روز ۱۱/۵/۱۳۷۶ است. در دادگستری شهرستان «اسلام شهر» واقع در غرب «تهران بزرگ» هستم.

برای الصاق تمیر به دادخواستم، در صف تمیر فروشی ایستاده‌ام. نفر اول صف با تمیر فروش چانه می‌زند:

«حالا یک کاری بکن، آخر اسلام شهر کجا میدان پانزده خرداد کجا؟ و تمیر فروش که ضاهره از قیام

سرازی می‌شود و می‌رود به پائین! درست سر ساعت ۹ قاضی بر می‌گردد و پشت میز دادگاه قرار می‌گیرد.

داخل اتاق می‌شوم و آهسته می‌گویم: «قربان ساعت ۹ در خدمت شما محاکمه داریم.

دسته پرونده‌ها را از روی میز بر می‌دارد و در همانحال می‌پرسد:

«پرونده شما کجاست؟»

مستثنی دادگاه، از پشت میز خودش جواب می‌دهد:

«روی پرونده‌ها بود، گذاشتید زیر»

قاضی پرونده را بر می‌دارد، باز می‌کند، نگاهی به آن می‌اندازد. معلوم است که اصلاً پرونده را نخوانده و در خلال مدت شش ماه که از جلسه اول تاکنون گذشته حتی مروری هم به پرونده نکرده است!

در همان حال که لای پرونده را باز نگاه داشته است، از وکیل طرف دعوی می‌پرسد:

«موضوع پرونده شما چه بود؟ من یادم رفته یک توضیح مختصر بدهید. و وکیل، کمی توضیح می‌دهد.

در همین حال، قاضی چشمش به لایحه‌نی که در جلسه قبل نوشته‌ام می‌افتد و تندتند و با صدای زیر لبی، چند سطر آن را می‌خواند و نگاهی شتابان به صفحه بعد می‌اندازد و شروع می‌کند به سوال کردن از وکیل طرف دعوی.

نوبت که به من می‌رسد، از من، درباره مدارکی که دارم، توضیح می‌خواهد. در مورد یکی از مدارک توضیح می‌دهم. نوبت به مدرک دوم می‌رسد. تا می‌خواهم در خصوص آن هم مطلبی بگویم، قاضی نگاه تندی به ساعتش می‌اندازد و فوراً به من می‌گوید: «اینها را نگه دارید با لایحه به دادگاه بدهید. فعلاً وقت تجدید می‌شود... ملتسانه می‌گویم.

«قربان می‌خواستم حالا که طرف دعوی و وکیل ایشان حاضرند، درباره مدارکی که دارم از خواننده توضیحات حضوری خواسته شود چون ممکن است دفعه دیگر نیاید و...»

قاضی نمی‌گذارد جمله‌ام تمام شود و بی‌حوصله

اجتماعی

نشدن این ارباب رجوع، دلش گرفته است، بایی حوصلگی پاسخ می دهد: - برادر! چرا وقت من و دیگران را تلف می کنی تمیر دادخواست شما زیاد می شود من وظیفه ندارم بیشتر از دو هزار تومان تمیر بفروشم باید بروی به مجتمع مرکزی. حالا راه دور است یا نزدیک است مشکل خودت من چه کار می توانم بکنم؟ و ارباب رجوع بیچاره، نومید و سرشکسته و البته بسیار ناراضی، غرغرکنان، از صف بیرون می رود و معلوم می شود که در اینجا هم داستان تکراری گرفتاری فروش بیش از دو هزار تومان تمیر، وجود دارد. حالا چرا نام این واحد قضائی را که نمی تواند بیش از دو هزار تومان تمیر بفروشد، گذاشته اند «دادگستری شهرستان...» معلوم نیست؟!



«مستحب» خدمت «واجب» خود را ترک کند و از «وقت» مردم «کش» برود» تا برای خودش «توشه آخرت» فراهم نماید.

چند ساعت «وقت اداری» که هر وابسته دستگاه اداری، برابر «قرارداد خدمت» مکلف و موظف به انجام آنست، مال مردم و از شمار «حق الناس» است. بنابراین هر کس به بهانه نی، این مدت «خدمت اداری» را از مردم دریغ کند، با آن کس که «حق الناس» را بهر نحوی پایمال و تباہ کرده باشد، هیچ فرقی ندارد.

تا جایی که خواننده و دیده و شنیده ام، کار دستگاههای «روابط عمومی» در سازمانهای شخصی و دولتی، فراهم کردن موجدیات آسایش و «کارراه اندازی» برای «ارباب رجوع» آن سازمان است نه

«کارشکنی» برای مردم و «سنگ اندازی» بر سر راه آنان.

کارکنان روابط عمومی موظفند فرهنگ «خدمت به خلق» را در اندیشه کارکنان دستگاه متبوع خودشان، جا بیندازند نه اینکه راههای «فرار از خدمت» را پیش پای آنان بگذارند و کارکنان دستگاه را «طوعاً» یا «کرهاً»، از راه «ناصواب» سرگردان کردن مردم، به بردن «ثواب» احتمالی و فرضی هدایت کنند. گفت: یک نفر از گله مردم گوسفند می ربود و گوشت آن را «در راه خدا»، «خیرات» می کرد. به او گفتند مقصود تو از آن «گناه» مسلم و این «ثواب» محتمل چیست؟

پاسخ داد: گناه ربودن گوسفند به «ثواب» خیرات کردن گوشت آن، در، پوست و روده اش هم نصیب خودم می شود، غنیمت است؟!

خدا بیامرزد شیخ اجل، سعدی را که فرمود: «عبادت بجز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلق نیست و شاد باد روان آن که گفت:

روی به محراب، به وقت نماز دل به بخارا و بتان طراز ایزد ما، و سوسه دنیوی از تو پذیرد، نپذیرد نماز

خدا! ما را، از جنگ خودمان نجات بده!... اینها، چسند نمونه بسود از آن «سدیریت» افتخارآمیزی که رئیس قوه قضائیه «ناز» آن را به ما می فروشد.

زیارت عاشورای حسینی «با تدریس و بیان احکام و اخلاق» و...

«هر دم ازین باغ، بری می رسد تازه تر از تری می رسد»؟!

اینطور که معلوم است، در واحدهای قضائی ما، «آن ذره که در حساب ناید» همین «شهر و نده عزیز» و «ملت شهید پرور» است، که «جان کردی می کند» و هزار جور «اثر» و جانفشانی می کند، دهها گونه «مالیات» و «عوارض» می پردازد، تا «بودجه» کشور و از آن جمله دستگاه قضائی را «راست و ریس» کند که دست آخر، به عنارین «جور و اجور» پشت درهای بسته معطل و سرگردان بماند و یا «سرکار» گذاشته شود تا از اسلام شهر به میدان پانزده خرداد، برای الصاق «چندرقاز» تمیر دادرسی، رهسپار شود!

بی گمان هستم که خوانندگان نکته سنج و باهوش مجله، به خوبی دریافته اند که منظور من از نوشتن این مطالب، هرگز دست کم گرفتن آئین ها و مراسم مذهبی یا ملی نیست زیرا که منم مانند دیگران به همه مقدسات مذهبی و میهنی خودمان حرمت می گزارم و ارج می نهم و معتقد هم هستم که همه مردم این کشور باید آزاد باشند که آئین های اعتقادی خودشان را از هرگونه که باشد و تا آنجا که به آزادی دیگران آسیبی نزنند، برپا دارند اما آنچه وادارم کرده است به خرده گیری از برگزاری برخی آئین ها در دستگاه قضائیه کشور، چگونگی برگزاری آنها از جهات «زمانی» و «مکانی» است به این کوتاه سخن که هیچکس حق ندارد برای برگزاری اینگونه مراسم

هودم ازین باغ بری می رسد

دو سرسرای دادگستری اسلام شهر، به انتظار فرا رسیدن نوبت قدم می زیم و از بیکاری، آگهی هائی را که به در و دیوار چسبانده شده است می خوانم. روی یک آگهی نوشته شده است:

بسمه تعالی قابل توجه همکاران قضائی و اداری - از این هفته صبح های پنجشنبه رأس ساعت ۸ صبح، مراسم زیارت عاشورای حسینی در نمازخانه دادگستری برگزار می باشد. امید است با حضورتان این محفل نورانی را مزین فرمائید. ضمناً انتهای برنامه، کنار سفره احسان حضرت ابا عبد... الحسین بهره مند خواهیم شد. روابط عمومی دادگستری اسلام شهر - سعیدی فرد

از آنجا رد می شوم. آنطرفتر، روی کاغذ دیگری، این نوشته را می خوانم:

بسمه تعالی به اطلاع کلیه پرسنل محترم دادگستری اسلام شهر می رساند به یاری خداوند متعال، روزهای چهارشنبه جلسه تدریس و بیان احکام و اخلاق از ساعت ۸ الی ۸/۴۵ صبح در محل نمازخانه برگزار می گردد. لذا کلیه برادران و خواهران کارمند، به استثنای قضاة محترم، لازم است در جلسه مذکور شرکت نمایند. روابط عمومی دادگستری اسلام شهر.

«جف القلم»! عجب اوضاع جالبی است آدم از حیرت دست و پای خودش را گم می کند! یکجا، برای برگزاری مجلس «تودیع»، کار قضائی در یک واحد بزرگ تعطیل می شود، جای دیگر برای مشارکت در مراسم «تشییع جنازه»! آنجا، به خاطر برگزاری «دعا و نیایش ماه رمضان» و اینجا، برای برپا داشتن «مراسم

در آنجا از وقت مردم «کش می‌روند» تا برای خودشان «مجلس تودیع» برپا کنند و اینجا، مومنان عزیز، دعا و نیایشی را که باید شبها در خلوت خودشان یا در مناجاد و تکایا، به پیشگاه خداوندی تقدیم بدارند، وقت دهها نفر را مدتها تلف می‌کنند تا «استخوان سبک‌کننده» و از بار گناهانشان بکاهند و در جای دیگر، چندین مجتمع قضائی در وقت اداری، کار و بارشان را رها می‌کنند تا برای تشییع جنازه به گورستان بروند و در جای دیگر، ارباب رجوع بیچاره دو هزار تومان پول تا کسی می‌دهد و چهار ساعت وقتش تلف می‌شود تا بتواند دو

وقتی مجتمع‌های قضائی برای تشییع جنازه، دعا و نیایش و مجلس معارفه و... تعطیل می‌شود، سخن گفتن از «مدیریت خوب» و «سرعت عمل در دادگستری» و جاهتی دارد؟

بجای دادگستری شهرستان رودسر معلق مانده است و به کارم رسیدگی نمی‌شود. وقتی اعتراض می‌کنم می‌گویند اگر از این وضع شکایت داری به رئیس قوه قضائیه مراجعه کن تکلیف من چیست؟^۱

* «بساها مسوولان محترم قوه قضائیه و دادگستری از تربیون نماز جمعه و سایر مجالس، نطق‌هایی کرده‌اند که وقت دادرسی پرونده‌ها، به ۲ ماه کاهش پیدا کرده، از شما تقاضا داریم خبرنگاری به مجتمع‌های قضائی اعزام کنید تا ببینید که وقت دادرسی به پرونده‌ها، حدود یک سال ونیم طول می‌کشد.»

جواب روزنامه: «متأسفانه خبرهای زیادی می‌رسد که در بعضی از مجتمع‌های قضائی، تاریخ نوبت رسیدگی حتی به سال ۷۷ رسیده است ولی معلوم نیست چرا، هزار چندی، برخلاف این، اظهاراتی می‌شود که هم مردم وهم قضاة را با مشکل مواجه می‌کند»^۲

* «پرونده حقوقی بنده در مجتمع قضائی نارمک در

خودشان بدگمان شوند و هر چه زودتر در صدد معالجه برآیند زیرا که وقت رسیدگی پرونده‌های هیچکدام از آنان، با معیارهای اعلام شده از سوی رئیس قوه قضائیه یا وزیر دادگستری و یا آن رئیس دادگاهی که مدعی بود وقت رسیدگی پرونده‌هایش به دو ماه رسیده است، نمی‌خواند!

به همین روال، آنها که از سرگردانی و طولانی شدن وقت رسیدگی به پرونده‌هایشان به روزنامه‌ها متوسل می‌شوند و مطالبی می‌گویند که چاپ می‌شود، همگی «دروغگو» و «مفتری» هستند و مدیران روزنامه‌ها هم باید به گناه «نشر اکاذیب» زیر پیگرد قانونی درآیند. مثلاً به این نمونه‌ها توجه کنید:

* «شنبه مورخ ۷۵/۴/۹ از قسول ریاست محترم قوه قضائیه در خطبه‌های نماز جمعه آمده که زمان رسیدگی به پرونده‌ها در دادگاههای کشور، کاهش یافته و به‌میانگین متوسط ۴ ماه الی ۶ ماه به پرونده‌ها رسیدگی می‌شود. اینجانب حدود یکسال ونیم پیش، به دیوان عدالت اداری شکوایه تسلیم کردم که تا این ساعت نتیجه و خبری از آن نشده...»^۱

* «چند سال است پرونده شکایت اینجانب علیه یک

هزار و دوست تومان تمیر به دادخواستش الصاق کند! اگر من بخواهم از اینگونه نمونه‌های «مدیریت» دستگاه قضائی بنویسم، حالا حالا، باید بنویسم ولی چون مجال تنگ است، و موارد دیگری مانده است که باید به آنها پاسخ داده شود، به همین مقدار بس می‌کنم.

درباره وقت دادرسی

رئیس قوه قضائیه می‌گوید: «... ما می‌توانیم ادعا کنیم که در تاریخ قضائی کشور، سابقه نداشته است که زمان ورود و مختومه شدن پرونده‌ها، بطور متوسط به حداکثر سه تا چهار ماه برسد» یا «زمان رسیدگی به پرونده‌ها، در دادگاههای کشور کاهش یافته و بطور متوسط به ۴ تا ۶ ماه رسیده است».

کسی که با دادگستری امروز سر و کاری داشته باشد، هنگامی که چنین سخنانی را از زبان رئیس قوه قضائیه کشور بشنود، بی‌اختیار، کمی نگران حال خودش می‌شود که نکند «چیزش می‌شود» و حتماً هوش و حافظه‌اش را از دست داده است که از واقعیات و حقایق بیان شده از زبان رئیس قوه قضائیه بی‌خبر مانده است.

مثلاً صاحب پرونده‌نی که جلسه اول رسیدگی آن در سال ۱۳۷۲ برگزار شده است ولی جلسه بعدی آن، به روز ۱۳۷۶/۵/۱۲ افتاده یا کسی که جلسه رسیدگی پرونده‌اش در تاریخ ۷۵/۴/۱۱ بوده و جلسه بعدی آن به روز ۷۶/۵/۱۲ تعیین شده و آن زن سرگشته‌نی که در تاریخ ۷۵/۶/۲۵ برایش اخطاریه‌نی صادر شده است تا در تاریخ ۷۶/۹/۴ در جلسه دادگاه حضور یابد و یا آن وکیل دادگستری که در تاریخ مهر ماه ۱۳۷۵ دادخواست به دادگاه تقدیم کرده ولی به روز دوشنبه ۱۳۷۷/۱/۳۱ وقت رسیدگی برایش تعیین شده است و اخطاریه دفتر دادگاه نیز در تاریخ ۷۵/۸/۲ صادر گردیده است، همگی باید از سلامت جسمی یا روحی

شرکت سکو ایران



تحت لیسانس کارخانجات سکو ایتالیا

تولیدکننده:

پروفیل، در، پنجره، پارتیشن، نمای شیشه‌ای، سقف کاذب و نرده، از سیستم پیش ساخته و پیش رنگ شده

دفتر مرکزی: تهران، خیابان ویلاي شمالی، شماره ۲۶۲، ساختمان سکو
 تلفن: ۸۸۰۱۸۱۷ - ۸۹۳۸۶۶ - ۸۹۶۶۷۸
 ۸۸۰۱۹۰۳ - ۸۹۳۹۵۶
 تلکس: SEIR ۲۱۳۳۲۷ فاکس: ۸۸۰۲۵۰۰

اجتماعی

بهار ۷۴ تشکیل شد. وقت دادرسی را ۷۴/۹/۱۱ تعیین کردند. روز دادرسی، آقای قاضی بیمار شد و به دادگاه تشریف نیاورد. وقت تجدید شد که مورخ ۷۵/۹/۱۸ وقت دادند. در آن روز هم، آقایان قضاة را، برای گردهمائی قضائی جمع کرده بودند که باز هم دادگاه ما تشکیل نشد. دوباره وقت دادرسی را تجدید کردند و ۷۵/۱۲/۱۳ دادند که در این دفعه، هم من و هم خواهان و هم قاضی حضور داشتیم ولی آقای قاضی فرمود: چون اخطار به ایابلاغ شده به خواهان و خواننده برسنگشته، دادگاه تشکیل نمی شود و دوباره تجدید وقت کردند که تاریخ ۷۶/۵/۲۷ تعیین شد.

من نمی دانم واقعاً چه کار کنیم؟ آیا این طرز رسیدگی به پرونده است؟ کاری می کنند که آدم از شکایت منصرف شود و عطایش را به لقایش ببخشد؟ پاسخ روزنامه: چند دفعه اعلام کنند که حداکثر مدت رسیدگی به پرونده هاسه ماه است؟! خوب، وقتی اثر نمی کند

می فرمایید دوباره و برای صدمین بار، باز هم اعلام کنند که حداکثر مدت رسیدگی به پرونده هاسه ماه است؟! آیا فکر می کنید اثر می کند؟!

وقتی که دائماً با وضع قوانین، حجم جرائم افزایش می یابد، وقتی که با افزایش مهاجرتها و گسترش شهرنشینی، دهها مسأله جدید حقوقی ایجاد می شود ولی به همین نسبت بر تعداد قضاة و امکانات دستگاه قضائی، اضافه نمی شود، بدیهی است که هم از سرعت کار کاسته می شود هم از وقت آن و دومی، مشکل کندی کار را مضاعف می کند.^۴

از همین دست، باید گفت دفاتر «تعیین اوقات» و «آمار» های دفاتر دادگاهها نیز، همگی «مخدوش» و نادرست و مستوجب «آتش» است زیرا که بر پایه آگاهی هائی که از همین دفاتر، به دست ما رسیده است، آمار موجودی پرونده ها و اوقات رسیدگی آنها، مطلقاً با اطلاعاتی که رئیس قوه قضائیه و همکاران ایشان، بما می رسانند، برایزی نمی کند.

در اینجا، به چند نمونه از این موارد اشاره می کنیم تا معلوم شود که «...چه آشوبی است در دریا!»:

یکی از شعب دادگاهها، در تاریخ ۱۳۷۵/۱۱/۱۵ تعداد ۴۹۵۹ پرونده موجودی داشته که به علت زیادی تعداد پرونده ها «تعیین وقت» هم نمی کرده است تا دست قاضی برای رسیدگی هرچه بیشتر به پرونده ها، باز باشد.

آنها که به کار قضائی آشنائی دارند، می دانند که

۳۲۵۰ پرونده موجودی دارد که هر روز هم بیشتر می شود. پرسیدم روزی چند تا پرونده رسیدگی می کنید پاسخ داد روزی ۱۰ تا و هنگامی که دست از کار می کشم و گردنم را راست می کنم، چنانست که گویی دو تا «میخ» به دو طرف گردنم فرو کرده اند!

پرسیده وقتهای رسیدگی شعبه شما تا کدام تاریخ رسیده است؟ پاسخ داد فعلاً به حدود امرداد ۱۳۷۶ رسیده ایم!

از این دست اطلاعات فراوان داریم که در این مجال، بسط کلام بیشتر جایز نیست.

البته این موارد، از مواردی که رئیس قوه قضائیه یا وزیر دادگستری روی پرونده یا پرونده هائی «نظر خاص» داشته باشند مثلاً مانند پرونده شکایت دکتر «لاریجانی» از «وسمقی» و غیره، یا پرونده شکایت «مهندس غرضی» از «مهدی نصری» مدیر مجله «صبح» و... که وقت دادرسی از پرونده از آغاز تا

انجام، به یک هفته هم نمی رسد. چنان است و شاید اشاره آقایان به کوتاه شدن وقت های دادرسی نیز، همین گونه پرونده ها باشند نه پرونده های مردم عادی کشور!

در اینجا، باید از رو کنیم و امیدوار باشیم که رئیس قوه قضائیه و همکاران ایشان:

اولاً: بر پایه اماره های «مخدوش» و «مشکوک» اطلاعاتی در اختیار مردم نگذارند و مردم را، بیش ازین به دستگاه قضائیه کشور بدبین نکنند.

ثالثاً: اینگونه مطالب «نامطمئن» را، دست کم در مراسم «نماز جمعه» بر زبان نیاورند زیرا که این کار در «تالی فاسد» بزرگ خواهد داشت: یکی آنکه چون گوینده اش معمولاً یک فرد «روحانی» است و مردم از چنین کسان، انتظار شنیدن سخنان درست و دقیق دارند، خدای نخواستہ آنها را ناراحت خواهد کرد، دیگر آنکه نماز جمعه یک محفل مقدس است و در این محفل، بر زبان آوردن مطالبی که در پیش روی «خطیب» و گوینده، عده بی نشسته اند که به خلاف این مطالب معتقدند، صورت درستی ندارد و «حرمت» و «قداست» این نماز جمعه را خواهد شکست و داستان «واعظ نامتعظ» و «گر تو قرآن بدین نبط خوانی بیری رونق مسلمانی» را در اذهان تداعی خواهد کرد!

قوه قضائیه و مشکل قوانین

رئیس قوه قضائیه می گوید «در حال حاضر، قوه

اگر یک قاضی، بتواند در روز به ۴ یا ۵ پرونده رسیدگی دقیق بکند، در شماره قضاة «پرکار» به حساب می آید ولی، در اینجا، دست بالا را می گیریم و فرض می کنیم این قاضی بتواند در تمام ۳۶۵ روز سال، بی وقفه و تعطیل کار کند، باید روزی اقل ۱۳ پرونده را رسیدگی کند تا وقت رسیدگی شعبه اش به ۱۲ ماه برسد ولی چون وقت کار، در سال حداکثر ۲۸۹ روز است، با فرض بالا، جناب قاضی ناچار است روزی ۱۷ پرونده بخواند و اگر حد متوسط را بگیریم و قاضی مورد نظر ما، روزی ۱۰ پرونده را رسیدگی کند، آنگاه، وقت رسیدگی شعبه اش می رسد به ۱۶/۵ ماه!!

شعبه دیگری در تاریخ ۱۳۷۶/۱۳/۰ در حدود ۷۰۰ پرونده زندانسی دار، داشت و وقت رسیدگی پرونده های ثبت شده اش، به اواخر سال ۱۳۷۶ رسیده بود و بایگان دادگاه می گفت: هنوز تعداد بسیاری پرونده های ثبت نشده داریم که اگر آنها هم ثبت و تعیین وقت شود، وقتهای ما از سال ۱۳۷۷ نیز خواهد گذشت!

در شعبه ای دیگر (به روایت یکی از وکلاء دادگستری تهران) در تاریخ ۱۳۷۵/۱۱/۱۳ وقتهای رسیدگی پرونده ها به بهمن ماه ۱۳۷۷ رسیده بود! شعبه ای دیگر، در روز ۷۵/۵/۳۱ برای روز ۷۶/۷/۹ وقت رسیدگی تعیین می کرد.

رئیس یکی از شعب دادگاههای عمومی روز ۷۵/۴/۱۹ برای این نگارنده درددل می کرد که شعبه اش

اجتماعی

قضایه، در بخش قوانین با مشکلی مواجه نیست...»

در سال ۱۳۷۳ که قانون عجیب «تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب» به تصویب رسید و بطور «جنگی» و «برقی آسا» در سراسر کشور اجراء شد، در همان هنگام، بیشترین گروه اهل اطلاع کشور، اعم از حقوقدانان قاضی و غیر قاضی و دیگر آگاهان کشور، هشدار دادند که اجراء چنین قانونی، مشکلات قضائی مردم را حل نخواهد کرد که هیچ، گرفتاریها را افزونتر هم خواهد ساخت.

در شرایطی که یک واحد قضائی نمی تواند بیش از دو هزار تومان تمبر بفروشد، چه اجباری است اسم آن را بگذارید «دادگستری شهرستان»؟

اما آن دسته از گردانندگان دستگاه قضائی که دست در کار پدید آوردن قانون پیاد شده بودند، آن قانون را «آخرالدواء» گرفتاریهای قضائی مردم و «خاتم القوانین» در این زمینه دانستند و گفتند ما قانونی آورده ایم که با اجراء آن، نیازی به قوانین گوناگون گذشته نخواهد بود و صد البته، دستگاه قضائی برای همیشه از «تعدد» و «تکثر» قوانین خواهد رست و به علاوه، سازمانها و مراجع قضائی گوناگون مانند دادگاههای اختصاصی، همگی زیر پوشش همین قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، خواهند رفت و همه آنها، «یک کاسه» خواهند شد و در نتیجه الشفاط عقاید و نظریات قضائی و اختلاف سلیقه ها در این باره، از میان خواهد رفت.

اما در عمل، معلوم شد که همه آن سخنان، جز یک مشت «شعار» بوده است و یا گذشت چند سال، همه سازمانها و مراجع گوناگون قضائی گذشته، به حال خودشان باقی ماندند و فقط «لازم ترین» و «برجسته ترین» و «کارسازترین» سازمان وابسته به دستگاه قضائی یعنی «دادسرا» که به راستی، «غربال» این دستگاه بود، از میان برداشته شد و آنگاه دوران «هرج و مرج» قضائی و «سیرگشتگی» «قضاة»، «کارمندان»، مراجع انتظامی و از همه آنها بیشتر «اریاب و جوع»، فرا رسید.

اکنون، با گذشتن چند سال از اجراء قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، گردانندگان دستگاه قضائی کشور، رفته رفته به معایب و نقائص کاری که شده است، پی برده و نیک دریافته اند که «شغری گفته و در قافیه اش گیر کرده اند».

گردانندگان قوه قضائیه، بی آنکه به روی خودشان بیاورند و یا شهامت «قبول اشتباه» داشته باشند و تا دیرتر نشده است، اشتباهاتشان را جبران کنند، بطور «خزنده» بازگشت به گذشته را، آغاز کرده اند.

نمونه این «بازگشت»، تفکیک پرونده ها است از حیث جنبه های کیفری، حقوقی، خانوادگی و غیره و

توزیع آنها بین قضائی که در هر رشته، تخصص بیشتری دارند.

رئیس دادگستری استان تهران، از تشکیل «شعب خاص برای رسیدگی پرونده های سرعت مسلحانه» سخن می گوید و مجلس شورای اسلامی طرح تشکیل «دادگاههای خانواده» را در دست رسیدگی دارد و به همین ترتیب، دستگاه قضائی به شیوه قبل از سال ۱۳۷۳ اداره می شود. چیزی که هست، چون این

حرکت «غیررسمی» است، از لای «نمونه» آنکارا ندارد، ثانیاً، چون دارای قالب و قافیه «رسمی» نیست، عملاً موجب آشفتگی و نابسامانی در کارها شده است.

ما، بی گمان هستیم که اوضاع کنونی، دوامی نخواهد داشت و به زودی، گردانندگان دستگاه قضائی تسلیم «واقعیات» خواهند گردید و برای درهم ریختگی کنونی دادگستری، چاره نئی اساسی خواهند یافت البته نه به صورت ادامه حیات «قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب»!

سالانه ۳/۵ میلیون پرونده!

رئیس قوه قضائیه می گوید: «ما، سقف ۱۲۰ پرونده را برای هر قاضی تعیین کرده ایم و در مواردی، بعضی از قضاة، تا سقف ۲۰۰ پرونده حرکت کرده اند که مورد

تشویق هم قرار گرفته اند...» و با: «قوه قضائیه... با اتکاء به نیروهای مستعد و متخصص خود، سالانه ۳/۵ میلیون پرونده را مستحومه می کند»!

اولاً ما، به همه قضاة و کارکنان زحمتکش دادگستری، ارج می نهیم و آنان را واقعا «عزیز» و «محترم» می دانیم و این راه هم می دانیم که اکثریت قریب به تمام آنها، واقعا شوق خدمت دارند و از جان و دل تلاش می کنند که چرخ دستگاه قضائی کشور را بگردانند و آنچه ما از دیدگاه «فقد و بررسی» در این

مقالات می نویسیم، مطلقاً قصد و غرضی برای کوچک نمایاندن کار هیچکدام از آنها نداریم، سر ستیزی هم با گردانندگان دستگاه قضائی نیست، بلکه هدفمان اصلاح اوضاع دادگستری کشورمان است و بس.

ثانیاً، هنگامی که رقم ۳/۵ میلیون پرونده «مستحومه» را از زبان رئیس قوه قضائیه می شنوی، در نظر اول، حیرت زده می شوی که آیا راست است و دستگاه قضائی کشور قدرت آن را دارد که با کمک



انامس هواپیمائی

مجد سیر



نمایندگی فروش بلیط های هواپیمائی
ایران ایر و کلیه خطوط بین المللی
(خارجی و داخلی)

(فروش بلیط ارزان قیمت به تمام نقاط دنیا)

دفتر مرکزی: تهران، خیابان ولیعصر، خیابان شهیرآرا، مقابل

اداره گذرنامه، طبقه ۱۶، پلاک ۲/۲

تلفن: ۱۱۴۳۷، ۹۷۷۱۸۵ - ۹۷۷۶۴۴ - ۹۸۳۶۴۴

فکس: ۹۷۸۹۲۵

اجتماعی

نیروهای مستعد و متخصص خودش، تا این رقم سرسام آور، پرونده مختومه کند؟

اما هنگامی که پای «حساب و کتاب» به میان می آید و «چرتکه» را بر می داری و ارقام گفته شده را حساب می کنی، ناگهان «عرق سرد» بر بدنت می نشیند و به پشتی صندلی تکیه می دهی و زیر لب می گویی «مثل اینکه ما را گرفته اندها!» چرا؟ برای اینکه: بنا به گفته رئیس قوه قضائیه، تعداد قضاة شاغل به شغل قضائی در سراسر کشور ۴۴۱۷ نفر است. اگر رقم ۳/۵ میلیون را به این تعداد قاضی بخش کنیم سهم هر قاضی می شود ۷۹۲/۴ پرونده در سال و اگر سال کاری را (با حذف تعطیلات رسمی) ۲۸۹ روز بگیریم، تعداد پرونده های مختومه هر قاضی در روز، می شود ۲/۷۴ پرونده یعنی کمتر از ۳ پرونده یعنی در هر ماه ۳۰ روزه فقط ۸۲/۲ پرونده!

حال اگر قول رئیس قوه قضائیه را بپذیریم و سهم پرونده های مختومه هر قاضی را در ماه ۱۲۰ پرونده فرض کنیم، تعداد پرونده های مختومه آنها در سراسر کشور ۵۳۰۴۰ پرونده و در سال ۶/۳۶۰/۴۸۰ پرونده می شود یعنی ۲/۸۶۰/۴۸۰ پرونده بیش از ۳/۵ میلیون پرونده اعلامی رئیس قوه قضائیه!

اکنون ما نمی دانیم کدام قول را بپذیریم: مثالی ۳/۵ میلیون پرونده مختومه را یا ۶/۳۶۰/۴۸۰ پرونده را و یا...!

ملاحظه می شود که در اینجا هم «آمار» های تهیه شده به توسط گردانندگان دستگاه قضائیه کشور، چنگی به دل نمی زند و چیزی از سرگردانی ما، نمی کاهد!

فساد در دادگستری

رئیس قوه قضائیه می گوید: «... در دادگستری به ندرت فساد و آدم فاسد هست و اگر هم کسی باشد، با او برخورد خواهد شد...»

ما، که «از زمین دندان» آرزو مند داشتن یک دادگستری «منزه» و «مرتب» هستیم، از شنیدن این جمله آن هم از زبان رئیس قوه قضائیه، به راستی شادمان می شویم. اما به شرطی که این ادعا هم، مانند «آمار» هایی که پیشتر درباره آنها سخن رفت، نباشد و دست کم این بار، «خبر فقه» دریافت کرده باشیم.

من، مخصوصاً درباره رواج بیماری «فساد» در دادگستری، کوتاه می آیم چون واقعاً نمی خواهم درباره دستگاهی که به آن عشق می ورزم، سخن ناروایی گفته باشم.

راست می گویم. هنگامی که در اخبار می بینم عکس بزرگ کسی چاپ شده و روابط عمومی دادگستری تهران آگهی کرده است که: «... قاضی سابق

دادگستری اسلامشهر به اتهام ارتشاء، کلاهبرداری و سوء استفاده از وضع شغلی خود تحت تعقیب قرار گرفت و... اینک متوازی است و تلاش برای دستگیری وی ادامه دارد...»

وقتی که از زبان رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح در روزنامه ها می خوانم که:

«محا که یکی از قضاة دادگاه انقلاب که رهبری یک شبکه مافیائی قاچاق مواد مخدر را بر عهده داشت، به زودی آغاز می شود... این فرد... وهبری یک باند ۵۸ نفره را بر عهده داشته... وی که قاضی یکی از شعبه های دادگاه انقلاب اسلامی (ویژه مواد مخدر) بود، با همدستی... معاون اداره مبارزه با مواد مخدر، در اورمی، یک باند بزرگ را تشکیل داده بود. آنها با استفاده از موقعیت شغلی خود، ضمن تبانی با سوداگران مرگ، اقدام به سوء استفاده های مالی، ارتشاء فرار دادن قاچاقچیان بین المللی مواد مخدر، فروش اطلاعات به بیگانگان و حمل و نقل مواد مخدر می کردند...»

هرگاه بطور اتفاقی، «دادنامه» یک دادگاه به دستم می رسد و در آن می خوانم که رئیس و منشی دادگاه به اتهام همدستی در ارتشاء، تحت تعقیب قرار گرفته و به مجازات زندان و... محکوم شده اند.

و در آن زمان که... به راستی دلم می گیرد و می سوزد از اینکه دستگاه مآلوف من، که روزی، خودم یکی از صمیمی ترین و بی باک ترین شمشیرکشان دفاع از حریم حیثیت و حرمت آن بودم، این چنین آلوده بیمارگونه شده و طبل رسوائی اش بر سر بامها نواخته شده است و آنگاه، «از خودم هم خجالت می کشم»...

باری، من آرزو دارم که اینک دستگاه قضائیه کشور مان پاک و پاکیزه شده باشد. اما بهتر است رئیس قوه قضائیه نیز دستور دهد آمار واقعی و تفصیلی «بگیر بگیر» های این دستگاه را، به نظر مردم برساند تا معلوم شود که اوضاع از چه قرار است یا، چگونه بوده است!

سخن آخر

درباره ابعاد اوضاع دستگاه قضائیه، هرچه بنویسم نیاز هم، «سخن ناگفته می ماند» و از انبوه یادداشت هایی که در این باره فراهم کرده ام، چیز قابل توجهی کاسته نمی شود و چاره ای جز «واچیدن» دامنه سخن ندارم. وگرنه، درباره «کشمش» دادگاه های «عمومی» و «انقلاب» خودداری دادگاه ها از حکم دادن به «خسارت دیرکرد» و «حق الوکاله» و کتلا دادگستری... ریخته شدن وجوه «سپرد» به صندوقی واحد (بانک ملی شعبه کاخ دادگستری)... نسیان اجراء ماندن آراء دیوان عدالت اداری و... سخن های فراوان هستم.

اما از نوشتن این آخرین سخن نیز ناگزیرم که:

دستگاه دادگستری کنونی این کشور، ناتوان تر از آنست که بتواند از «عدالت اجتماعی» دفاع و یا برای استقرار آن، «کاری» کند «قانونمند» کردن کشور، از عهده دستگاه قضائی فعلی، بر نمی آید. این دستگاه شده است مانند کارخانه «چوب کبیریت سازی» که «چرخ رنده» هایش توانائی بریدن «الوار» را ندارد.

دستگاه دادگستری ما، ناتوانی خودش را در رسیدگی پرونده های بزرگی مانند پرونده ۱۲۳ میلیارد تومانی «بانک صادرات» (معروف به بانک یک، دو، سه) و پرونده هایی امثال آن و اخیراً پرونده تعقیب گردانندگان شهرداری تهران (که آنقدر بد عمل شده که شهرداری چی ها، با همه ستم ها که بر مردم روا داشته اند و می دارند، طلبکار هم شده اند!) نشان داده است و اگر وضع به همین منوال باشد، و «دره همین پاشنه بگردد»، در آینده نیز همین ضعفها را نشان خواهد داد.

بدون «تعارف» و «رودریایی» باید گفت که دادگستری ما، پیش از هر کار، به یک «خانه تکانی» اساسی و بیش از هر چیز، به یک «نیروی انسانی» قوی نیازمند است:

«قالب این خشت، به آتش فکن

خشت نو، از قالب دیگر بزن!»

بی سامانی دستگاه دادگستری ما، با این «صنارسه شاهی» ها، بر طرف شدنی نیست. همتی مردانه و برنامه منی پخته و سخته می خواهد.

بهرتر است بپذیریم و بپذیرند که گروهی از گردانندگان کنونی قوه قضائیه ما، توانائی اداره این دستگاه عظیم را ندارند و باید جای خودشان را به نیروی «کاردان» و «کار آمد» بسپارند تا آنها، «دلسوزانه» و «به دور از «حب و بغض»، «تنگ نظری»، «تسک بینی» و بدون «شعار» های «تسو خالی» و «لفظی» های «بی معنی» برای نابسامانی های دستگاه قضائیه کشور چاره اندیشی کنند تا کار از این بدتر و اوضاع، از این خرابتر نشود و الا: «در جبین این کشتی، نور رستگاری نیست!»

«مراد ما، نصیحت بود و گفتیم حوالت با خدا، کردیم و رفتیم»

- ۱- روزنامه سلام شماره ۱۴۸۱- ۱۳۷۵/۵/۲
- ۲- روزنامه سلام شماره ۱۵۴۱- ۱۳۷۵/۷/۱۱
- ۳- روزنامه سلام شماره ۱۶۷۶- ۱۳۷۵/۱۲/۲۵
- ۴- روزنامه جمهوری اسلامی شماره ۵۲۵۶- ۱۳۷۶/۵/۱۲
- ۵- نماز جمعه ۱۳۷۵/۱۰/۱۴
- ۶- روزنامه اطلاعات شماره ۲۱۰۹۰- ۱۳۷۶/۴/۱۴
- ۷- روزنامه اطلاعات ۱۳۷۵/۶/۵
- ۸- روزنامه سلام شماره ۱۷۵۱- ۱۳۷۶/۴/۲

اجتماعی